

حاکمیت طبقاتی ایران یکسال پس از قیام

برای تحلیل عملکرد رژیم در یکساله‌ی اخیر باید قدری به عقب‌تر برگردیم و علل و موجباتی را که موجب تشکیل حکومت بازرگان و کابینه‌ی او شد یادآوری کنیم و از این طریق محدودیت‌ها و محظوراتی که حاکم بر عملکرد رژیم بوده‌است را بررسی کنیم.

مادر اینجاز رژیم سخن میگوئیم و از حکومت و کابینه، و این بدان جهت است که معتقدیم دولت کنونی ایران با دولت دو سال و ده سال پیش در اساس هیچ تغییری نکرده است و نمیتواند بکند. دولت سرمایه‌داری در چهره‌های گوناگون تا برقراری نظام سوسیالیستی جلسه خواهد کرد و بنا بر این این چهره‌ها را باید شناخت و نه اینکه هر بار با تغییری در اینجا و آنجا، ماهیت دولت را دگرگون شده تلقی کرد. چهره‌های دولت، انواع رژیم‌ها و حالت‌های مختلف این چهره اقسام حکومت‌ها، و عناصر این چهره‌ها، کابینه‌ها را میسازند. در جریان انقلاب سیاسی اخیر ماهیت دولت تغییری نکرد، بلکه چهره دولت - رژیم - عوض شد.

رژیم شاه به رژیم اسلامی تغییر یافت. حکومت بازرگان و حکومت شورای انقلاب و حکومت بنی صدر حالت‌های مختلف این چهره بوده‌اند که خود هم زائیده نیاز مرحله‌ای رژیم بودند و هم در ایجاد مناسباتی خاص ذی‌سهم. باید دید نیازهای مرحله‌ای رژیم چه بوده‌اند که چنین حالاتی را می‌طلبیدند و اینان بنویسه خود در تداوم و یا تغییر نیازها چه نقشی بازی کرده‌اند.

هنگامی که آیت‌الله خمینی به پاریس رفت و آهسته آهسته موقعیت خیر شاه و امکان رفتن او را درک کرد و نطق معروف "شاه باید برود" را نمود هنوز نه به نظر او و نه به نظر اطرافیان

او مسئله الفاء سلطنت مطرح نبود. اما "شاه باید برود" (که توام با این سخن عبارت بود که "برود و شغلی دیگری بکند" - عبارتی که امروز آقای خمینی و هواداران او ملاحظاً فراموش کرده‌اند) طبیعتاً سؤال "چه کسی باید بیاید" را در بطن خود مستتر داشت. و در اینجا بود که اختلاف میان نیروهای مختلفی که در سلب قدرت از شاه متفق بودند ولی در مسئله واگذاری قدرت نظرات مختلف داشتند، خود می نمود. و بهمین جهت بود که مسئله "چه کسی باید بیاید" تا زمانی که رهبری روحانیت مسلط شد (و با اضافه شدن خواست "حکومت اسلامی" در نظرات بیان نگشت) مسکوت گذارده میشد. اما این مسکوت مانع از آن نبود که هنر نیروئی بی فکر کار خویش نباشد و سعی نکند "چه کسی باید بیاید" را در محدوده امکانات مطابق خواسته‌های خود جواب دهد و تدارک بیند. در گذشته اشاره کرده‌ایم که چگونه تناقضات داخلی سرمایه‌داری جهانی، اشتباه در ارزیابی عمق جنبش توده‌ای ایران، و اشتباهات متعدد دیگر آنان در مقابل موج روزافزون مبارزات مردم و رادیکالیزه شدن سریع جنبش، بسیاری از فرصت‌ها را از دست طبقه حاکم گرفت بطوریکه بدیل‌هایی مانند بنام مبنی - ابتهاج و سایر نمایندگان طسرازا اول سرمایه‌داری بخش خصوصی که، زمانی چشم‌انداز مناسبی را ارائه میدادند تجربه نشده سوختند و رژیم از فرصت درماندگی در جستجوی نمایندگان دست دوم به پاره‌ای از رهبران جبهه ملی روی آورد. در این مورد هر یک از سران جبهه، سنجایی، بازرگان، صدیقی و بختیار و هه به تصور رژیم میتوانست کار ساز باشد. رژیم به همه اینها روی آورد. صدیقی در رقابت‌های داخلی جبهه مغلوب

شد (و اعلام شد که اساساً عضو جبهه نیست!)، سنجایی که چند ماه پیش در نامه به شاه تقاضای "همکاری صمیمانه" کرده بود در سفر به پاریس برای کسب اجازه از خمینی موفق نشد. بختیار بر سر کار آمد که سرنوشت او را همه میدانیم. اما آنچه که شاید ندانیم اینست که سنجایی بختیار در ابتدای کوشش خود در تفرقه هم کامل با همقطاران خود بسر میبرد و اگر اختلافی میان آنها بود بر سر تاکتیک کار بود و نه در محتوای کوشش. و باز شاید این را عده‌ای ندانند که آقای بختیار از طریق آقای حسن نزیه (همین آقای نزیه فعلی) فراری) در ارتباط مداوم با آقای خمینی فرار داشت و در مشورت دائمی با آقای بازرگان و داریوش فروهر و نمایندگان داخل کشور آقای خمینی (آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی) بود. اگر شدت جنبش مردم بحدی رسید که ظرف مدت کوتاهی "بختیار نوکر بی اختیار" تلقی شد. و چه درست بود این توصیف - اما آگاهی جنبش به آن حد نبود که رابطن و مشاورین پشت پرده او نیز افشاگردند. و در شکر کار هم همین بس که پس از طرد بختیار، مشاور و دوست و همکار با سابقه او - آقای بازرگان - علیرغم آنکه حاضر نشده بود در طرد شاه و در نفی سلطنت کلمه‌ای بزیان آورد، از طرف امامت به نخست وزیر منصوب شد و میلیونها مردم بی خبر از وقایع پشت پرده گوئی یک انقلابی را در مقابل یک ارتجاعی تقویت میکنند به راهپیمائی عظیم پشتیبانی از او کشانده شدند. بدین طریق میبینیم که حرکت از بختیار به بازرگان نه یک جهش، نه یک انتخاب، بلکه حرکت از مهره‌ای به مهره دیگری با همان مشخصات اساسی - پایگاه و خواست طبقاتی - بود. مشخصات غیر

طبقاتی مانند ته‌ریش داشتن آقای بازرگان و سابقه جشرونشراشان بسا مذهبیون، فقط برای کسانی که نه موضع واقعی او و نه بختیار را میشناختند و صرفاً دیدناری این یک ویی دینی آن یک را عمده مینداشتند میتوانست فریبنده باشد. و متاسفانه اما، در آن مقطع از تاریخ چنین کسانی انبوه بودند و مینداشتند که انتخاب کرده اند دوران ساز اما اگر بی اطلاع چنین مینداشتند تقصیر آقای بازرگان چه بود؟ ایشان در اولین اقدامات خود نشان دادند که ادامه دهنده طبیعی راه بختیارند. آقای بختیار راه سلامتی از مرز خود گذرد اند، آقای فره با غی رئیس ستاد بختیار را مشاور نظامی خود کردند. آقای فردوست مقام اول امنیتی را مشاور امنیتی خود نمودند. آقایان یزدی و قطب زاده و امیران نظام و هه (باش تاصبح دولت بدمد) را وزرا خود کردند، به بازسازی ساواک و ارتش پرداختند، و به کمک نه مانده های کثیف رژیم آریامهری، چپ را دشمن اصلی قلمداد کرده و همه جا - حتی در نطق خود در حسینیه ارشاد پس از سقوط کابینه اش، عامل اصلی رکود کار و هرج و مرج و پیش رفتن امور جامعه را "چی ها" معرفی کردند. در کارنامه ننکین بازرگان آنقدر فصاحت و رسوائی ویی لیاقتی نهفته است که بررسی اجزاء آن کارنوشته جداگانه - ایست. در اینجا همینقدر بگوئیم که ما انتظاری جز این از چنین حکومتی نداشتیم ولی معتقدیم که باید در نظر گرفتن وجود بقایای از روحیه انقلابی در توده ها، کار هر حکومت سرمایه داری پس از انقلاب نمیتوانست در اساس تفاوتی با حکومت بازرگان داشته باشد. خصوصیات ویژه ایشان - عقب افتادگی و ریزه خواری - تنها در پاره ای از جزئیات کار خود را نشان میداد و نه در اساس.

وثیفه و نقش حکومت بازرگان

درستور فوق گفتیم که بازرگان و بختیار از نظر طبقاتی معرف یک خاستگاه بودند. رادیکالیسم جنبش انقلابی خطر بزرگی برای سرمایه داری جهانی و سرک، داری ایران بمشابه بخشی از آن بود و این "خطر" بود که بایستی بی اثر میشد. در جلوگیری از این خطر همه مدعیان

مختلف قدرت شریک بودند و بهمین دلیل بود که آمریکا خیلی زود توانست با نمایندگان طراز اول سرمایه داران بخش خصوصی که عمال مستقیمش بودند و رهبری جنبش که بهمان اندازه از چپ هراس داشت، بر سر آوردن نماینده دست دوم - آقای بازرگان - توافق کند. مطالبی که اخیراً با اصطلاح فاش شده است رازهای عیانی است در تائید و مسلم ساختن تماسها و اقدامات امپریالیسم برای مقابله با جنبش مردم. برای کمونیستها این مسائل هیچگاه پنهان نبوده است چسبون کمونیستها با شناختن ماهیت طبقاتی نیروها حرکت میکنند و تقارن خواستهای بخشهای مختلف بورژوازی را میدانند و آگاهند که یکانگی خواستها هر گونه سد و مانع سلکی و مرامی را از میان برمیدارد سرمایه دار در هر لباسی سرمایه دار است و ته ریش و تسبیح آخوندی بسا طلیب مسیحا شی و جوه مشترک بسیار دارد. اینها علی رغم "محمدی" بودن این یک و "نمارا" بودن آن یک خیلی خوب و زود حاضرند مخفی از چشم و گوش مردم با هم بسازند و توطئه کنند و کسی را تحویل دهند بنام بازرگان که از یکسو دست امام را میبوسد و از سوی دیگر دست سفید امریکسا را میفشارد. آری برای کمونیستها نقش این محلل ها احتیاج به رو کردن سند ندارد. این اسناد در تاریخ هزاران بار رو شده اند منتها باید چشم داشت و دید. آیا هنگامیکه امیران نظام و بازرگان و شرکاء مخفیانه با عمال و جاسوسان امریکا طرح و نقشه میربختند چه چیزی بجز جلوگیری از "خطر" چپ محتوای صحبت آنها را میساخت، چه چیزی جز حفظ ارتش و جلوگیری از رادیکالیزه شدن بیشتر جنبش مطمع نظر آنها بود. میان نمایندگان سرمایه و ارباب امپریالیسم چه چیزی بجز توطئه علیه خلق میتوانست مطرح باشد؟ و چه عاملی باعث میشود که آیت الله خمینی همکاری با کمونیستها را حتی برای سرنگون کردن رژیم شاه مجاز شمارد. مذاکره با امپریالیستها آری، برنامه ریزی با آنها آری، ولی همکاری بسا

کمونیستها نه. بدرستی پیداست که اینها دشمن اصلی خود را چه کسانی میدانند.

بنابر این طبیعی است که رژیم خمینی - بازرگان که معرف اختلاف خرده بورژوازی و بورژوازی - نمایندگان کوچک و بزرگ سرمایه - است از همان آغاز کار، مبارزه با نیروهای چپ، ادامه دهندگان جنبش انقلابی را در دستور کار قرار دهد. اینسان را خرابکار و هرج و مرج طلب تلقی کند چون در تجدید ساختن سرمایه داری خرابکاری میکنند و بسا ادامه جنبش و حرکت، از سکون و سکوت جنبش جلوگیری مینمایند. حرکت انقلابی هرج و مرج نام میکیرد. همان صفتی که یکماه پیش از آن از طرف شاه به انقلاب منتسب میشد. و جای شگفتی نیست. سرمایه داری همواره چنین کرده است. هرج و مرج خواندن جنبش انقلابی بیان آشکای سرمایه است، و نمایندگان سرمایه چه رژیم شاه باشد و چه رژیم خمینی - بازرگان در این بیان اختلافی ندارند.

بهر حال کارنامه ویی رژیم در ماههای اول، کوشش جهت خواباندن روحیه انقلابی و القاء این شبهه بمردم بود که انقلاب پیروز شده است بنابر این باید اسلحه ها را بزمین بگذارید و به خانه های خود بساز گردید، "ما" سکان کشتی را بدست گرفته و بجای شما کارها را انجام میدهم. کوشش رژیم در خلع سلاح مردم درست در روزهای پس از انقلاب، در دورانی که روزانه ده ها پاسدار و انقلابی توسط عمال ساواک کشته میشدند نیت پلید و ترس و واهمهی حکمرانان را از مردم مسلح نشان میداد. اسلحه در دست مردم، ضامن ادامه ای انقلاب بود و این چیزی بود خلاف برنامه و توطئه آنها. خلع سلاح مردم، نه خلع سلاح بازماندگان رژیم و ساواکیها (که بهر حال طبعاً بفرمان دولت اسلحه خود را پس نمیدانند) بلکه خلع سلاح توده های بود که در جریان اشغال یادگانهای ارتش کنترل جریانات را از دست

رهبران خارج کرده و برنامه‌های مشترک آنان و امیربالمیم را به هم رده بودند. بنابر این اسلحه‌ها از دست مردم باید خارج می‌شد. این تضمین اولی آدمی کار رژیم بود.

کام بعدی خواباندن آتش در نقاطی بود که در آن نقاط بدلائل خاصی انقلاب ادامه یافته بود. کشتار در ترکمن صحرا، قتل عام در خوزستان و حمله به کردستان، نمودار کوشش رژیم در از بین بردن کانونهای انقلابی و به دست گرفتن قدرت‌مداوری از سرایت این شعله‌ها به سایر نقاط ایران بود. شعله‌های آتش باید ناپود نمود، و در این راه رژیم بقصدی سفاکی نشان داد که آنرا با چیزی جز اسلوب سرکوب آریامهری نمی‌توان مقایسه کرد. نوجوانان ترکمن، کودکان کرد و پسر زنان عرب شاهمدان این جنبشند که پاسدار همهجوری انسانی در تساوت می‌تواند کرد جاویز آریامهری را خاطر آورد. و این نیز درسی بود که غلبه زود گرفته شد.

کام دیگر که همزمان و در ادامه این کام برداشته شد حمله به نیروهای مترقی و مبارز در سایر نقاط ایران و تعطیل کردن نشریاتی بود که می‌توانستند با درج اخبار و شکستن سد سانسور صدا و سمای همهجوری اسلامی توطئه‌ی رژیم را بر ملا کنند. اما این کام را رژیم به تنهایی نداشت بلکه بعضی از سازمانهای مترقی هم بعلت انحرافات عمیق خود بکمک وی شتافتند. هنگامیکه رژیم با ریاکاری راند الوصفی روزنامه‌ها را می‌بست و آیندگان تنها نشریه‌ی روزانه‌ای که همگام با رژیم حرکت نمی‌کرد را به بهانه‌ی سابقه‌ی طاغوتی آن تعطیل میکرد (ولی طبعاً اطلاعات و کیهان ایضا طاغوتی از این اتهام میرا بودند چون طبق خواست رژیم حرکت می‌کردند) عده‌ای ساده‌لوح و با سازشکار در حامی مترقی نیز تازه بناد این افتادند که ای امینان آیندگان چنین و چنان بوده است. اینها نیز بکمک رژیم آمدند و بسک لحظه باین فکر نیفتادند که بیستند. قصد و نیت رژیم از اینکار چیست.

آنها این را میدیدند که آیندگان لیران استولی اینرا نمی دیدند که حمله به لیرالها از جانب فاشیستها صورت میگیرد. و یا میدیدند و بخاطر سازشکاری، بخاطر انحراف، بخاطر استالینست بودن و بخاطر کوتاه بینی با رژیم همدا میشدند. بهر حال این کام رژیم هم با "موفقیت" برداشته شد و صفحه‌ی درخشانی بر کارنامه‌ی رژیم و نقطه‌ی تاریک دیگری بر پیشانی‌ی پاره‌ای از سازمانهای آریامهری اضافه کرد.

اکنون رژیم میتواند با فراغ بال به تجدید ساختمان سرمایه‌داری بپردازد. شرکتهای ورشکسته "ملی" اعلام شدند و بار تحمل خرج راند بر سر استفاده از دوش سرمایه‌داران بر سر داشته و بر کرده‌ی ملت گذاشته شد. توطئه‌ی کثیف و شناخته شده‌ای که بارها و بارها مورد استفاده‌ی سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته است. اینبار بعنوان "فتح خیر" به خورد مردم داده شد و باز چنانکه عجب که تعدادی از نیروهای چپ نیز با درایت افسانه‌ای در ابتدا که به سوی اقدام رژیم شدند و تازه پس از مدتی فهمیدند (چه عجب) که چه گلازه کشادی بر آنها و ملت رفتند است.

این اقدام رژیم همراه بود با زمره‌ی فرا خواندن سرمایه‌داران به بازگشت مجدد به ایران. اما آقایان نخست وزیر، وزیر صنایع و معادن، وزیر بازرگانی و سایر یادوهای سرمایه‌داری که مدافع این نیت بودند، قدری عجلانه رفتار کردند. اشتباه آنها در این بود که خیال کردند اوضاع بقدر کافی آرام شده است و بنابر این بازگشت نمایندگان طبقات اول سرمایه‌داری بلامانع است. اما آنها این نکته را ندیدند که مردم هر قدر هم ساده اندیش باشند، هر قدر هم نتوانند وجودهای ناملموس، هستیهای انتزاعی را درک کنند ولی ملموسات را حس خواهند کرد. بخشی از مردم ممکن است در تشخیص خواست سرمایه در ملی کردن شرکتهای دچار

اشتباه شوند. تشخیص این امر حداقل سواد سیاسی و آشنائی بسه پاره‌ای از مسائل اقتصادی را لازم دارد و بنابر این کسانی که فاسد اینها هستند نمیتوانند کول "ملی" شدن را بخورند. پاره‌ای از مردم ممکن است تفاوت قیافه‌ی ریشوی آقای بازرگان و صورت چهار نیعمی آقای بختیار را بعنوان یک تفاوت ماهوی تصور کنند و گذا. اما همین بخش از مردم همان چهره‌ی تابناک بختیار را دوباره پذیرا خواهند بود. بختیار جزو ملموسات آنها در آمده و باو اعتماد ندارند. فلان و بهمان سرمایه‌دار در رفته میتواند. سرمایه‌دار را از طریقتی دیگر بکار اندازد ولی خودش، شخص خودش، مطلوب و مقبول نیست.

در اینجا بود که تطقهای آقای بازرگان در ضرورت رجعت سرمایه‌داران با استقبال روبرو نشد و حتی ملی شدن صنایع استقبال کرده بودند نتوانستند با این اقدام ایشان موافق باشند. مخالفتها شروع شد. خرده بورژوازی سراسیمه شد. بدنیال آن بالاخره سازمان چریکهای فدائیی خلق هم بخود آمد و فهمید که "دفاع از دولت بازرگان" کار خوب نیستی نبوده (۱) و با ایشان کج افتداد و باقی قضایا.

بهر حال عدم تشخیص تفاوت سرمایه انتزاعی با سرمایه‌دار مشخص، و انعکاس متفاوت این سبب در ادهان توده بای حکومت بازرگان را گرفت. ولی دیگر دیر شده بود. دم خروس نمایان گشته بود و این محالی میداد بدست رقیب خرده بورژوا که تسویه حساب کند.

توصیح آنکه خرده بورژوازی - و در اینجا بهتر است بنوشیم رهبری روحانیت - با علم باینکه بازرگان و همکاران او نمایندگان سرمایه‌دارند، و به تنها با علم باینکه بلکه بهمین خاطر، در اشتباه آنها بود. رهبری روحانیت هم از ماحیت طبقاتی ایشان خبر داشت و هم از روابط آنها با امپریکسها

مطلع بشود. این ماهیت و این رابطه نه تنها مخالف نظر روحانیت نبود بلکه دقیقا در جهت منافع آن قرار داشت. اینها بزرگترین پشتوانه‌ی او برای برآوردن چرخ اقتصاد کشور و بهترین مخالفین چپ بودند و اینها همه مانده‌های آسمانی بودند. اینها مقبول بود تا زمانیکه روحانیت تصور میکرد به حریف احتیاج مبصر دارد، و تا زمانی که حریف با از محدودی خود بیرون نگذارده و سهم عمده را در قدرت سیاسی نمیخواست. اما زمانیکه روحانیت تصور کرد بقدر کافی بر اوضاع مسلط است و هنگامیکه مشاهده نمود رقیب بیرونی شده، لازم آمد که با تمام قوا عرض اندام کند. در اینجا بازیچه‌های دست جدیدی بنام دانشجویان خط امام یا به صحنه

از پشتکوه تا ابر قو مثل قنارج میرویند. حزب توده و سازمان چریکهای فدائی خلق به کف‌ساره‌ی اشتباهات گذشته در حمایت از دانشجویان خط امام سابقه میگذارند میترسند که مردم پادشاه بیایند اینها از لیبرالها حمایت میکردند و در دشنام به لیبرالها سابقه میگذارند. و جالب تر طنز آمیز اینکه همه‌ی دیگران را که از اول ماهیت بازرگان را رو کرده بودند لیبرال میخوانند (و میدانیم که این تاکتیک توده‌ایستی با سابقه‌ایست: نعل وارونه).

هیستری گذرا، احساسات واقعی ضد امپریالیستی مردم را به بازی میگیرد، و انقلاب دوم (!) بزرگتر از انقلاب اول آغاز میشود. ولی صرفا در حد خیابانهای جلوسو حاشیای محدود مماند. در جاهای

امری که توضیح آن دشوار نیست به شرط آنکه بینش داشته باشیم. که البته شرط کوچکی نیست. مسئله‌ی اساسی و تعیین کننده‌ی خط سیر یک جامعه مناسبات تولیدی آن است. مناسبات تولیدی خود را از فراسوی خواست هر جنبنده‌ای، هر نیرو و هر طبقه‌ای اعمال میکنند. خواست این یا آن نیرو، وجود این یا آن نهم، توطئه‌ی این یا آن رهبر و خلاصه هر عامل و پدیده‌ی دیگری که از این واقعیت سخت زمینی - مناسبات تولیدی - الهام نگیرد و بر آن استوار نباشد، مانند حباب مابون خواهد ترکید. مناسبات تولیدی تعیین کننده‌ی نهایی است. این درسی است که تا فرا گرفته نشود، همه ناآموختگان را به گیج سری و کور مالی کشاند. و متأسفانه این درسی است که کم فرا گرفته شده

جامعه ایران یک جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه‌برایران حکومت میکند. سرمایه قوانین خاص خود را دارد. سرمایه‌ی ناسرمایه، سرمایه خدانشناس، سرمایه اسلامی، سرمایه آخوندی، سرمایه بازرگان ریشو و سرمایه بختیار طاغوتی، سرمایه القانیون صهیونیست، سرمایه حاجی بازاری قطعا غیر صهیونیست همه سرمایه‌اند. اینها میل به انباشت و تراکم دارند. اینها مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را می‌طلبند.

میکدارند و "گفت" (!) میکند که بازرگان و شرکاء با امریکا مرادوه داشته‌اند (!) کشف جدید و واقعا محیرالعقولی است. خره بورژوازی ناگهان خشناک میشود و سازمانهای کاسه‌ی میرشان لبریز میگردد. عجب؟! تماس با امریکا (!) این خیلی بد است. "ما" که نمیدانستیم و گرنه هیچوقت "دفاع از حکومت بازرگان" نمیکردیم. و بازی تکرار، و صحنه پشت صحنه پدیدار میشود. "دانهجوی خط امام افشا کن، افشا کن" چه کسی را؟ بنظر آنها لیبرالها را. بنظر ما لیبرالها را باضافه‌ی روحانیت را و باضافه‌ی سازمانهای خرده بورژوازی چپ را و باضافه‌ی فرصت طلبان را.... "خط امام" یکشنبه میلیونها طرفدار پیدا میکند. سازمانهای خط امام

دگر ادا از آن تکان نمخواند. قرار دادهای محرمانه با امریکا به قوت خود باقی میماند. لیست اسامی جاسوسان و مرتبطان با امریکا افشا نمیشود (بجز تک و توکی آنها بنا بر ضرورت توطئه‌های انتخاباتی) اسناد "کشف" شده در محسودهی اختیار و اطلاع یک یاند خاص محسور میماند. انقلاب دوم (!) بزرگتر از انقلاب اول بود. در یک چیز. در توطئه‌گری. در عدم اصالت. در فریب توده‌ها. و اینبار بازیکنهای جدیدی داشت. مبارک بود.

اما هیچگاه واقعیات سخت زمینی را نمیتوان نادیده گرفت. میشود با یک شگرد، رقیب را موقتا به کنار صحنه راند ولی حماقت است اگر پشتوانه‌ی رقیب نادیده گرفته شود و الزامات معنیات فراموش شود.

جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی سرمایه‌داری است. سرمایه برایران حکومت میکند. سرمایه قوانین خاص خود را دارد. سرمایه‌ی ناسرمایه، سرمایه خدانشناس، سرمایه اسلامی، سرمایه آخوندی و غیره ریشو و سرمایه بختیار طاغوتی، سرمایه القانیان صهیونیست و سرمایه حاجی بازاری قطعا غیر صهیونیست، همه سرمایه‌اند. اینها میل به انباشت و تراکم دارند. اینها مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را می‌طلبند. و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری متکی بر انباشت ارزش اضافی یعنی استثمار است. سرمایه‌ی کوچک، سرمایه‌ی متوسط، سرمایه‌ی بزرگ، اینها همه را فراموش کنیم که مقولات جداگانه‌ای



ماجن انقلاب

هستند. این دروغ است. فریب است. این آموزش رباکارانه‌ی سرمایه‌داری است. این آموزش سرمایه‌داران نقاب‌برده - رویبرو - نسبتها و مانوسیتها است. ما صد حور سرمایه‌داریم. هر کس جس کوید فریب‌دهده‌ی نوده‌هاست. چه بداید و چه بداید عامه‌سال سرمایه‌داری است. صاحبان سرمایه "کوچک و بزرگ" با آنها کسسه سرمایه دارند. ارباب و سرمایه‌برده‌ی سرمایه‌دار. امده "کوچک" ها بزرگ شده و امده "بزرگ" ها بزرگتر شدن است. این ناسون سرمایه‌داری است. این آرمان سرمایه‌داران است. آرمانی که ترابر ارباب‌سالاده می‌رود و سعین کسده برار تمامه و کلاه است. آرمانی کدیهودایی و مسیحایی، مسلمان وزیدق را در یک نرس واقعی اکثریت‌ملکوسی دور یک می‌بود کرد ساورد. و این است که بر جامعه‌ی سرمایه‌داری حکومت میکند و این است که کوی را مجروح آتای حمینی تصور میکند که چنین نیست. آتای بهشتی ادعا میکند که چنین نیست اما حرکت واقعی نه بر مبنای صوراً ما وند بر مبنای ادعای بهشتی تنظیم می‌بود و اینجاست که درست در لحظه ای کدیبهشتی خیال می‌کرد برنده است. خام خیالی می‌کرد، و اینجاست که درست در زمانی که امام تصور می‌کرد رقیب را از در بیرون کرده‌است، در بجه‌ها باز ماند بود. مبارزه شد امیرالیستی شد. سار خوب. حمد خاسوس آمریکائی گرفته شد. حدیپهر. چند لبرال افتاد شد. بسیار عالی. بی‌فایده - کان را مدعی ندیدیم. جدموهستی. آتای امیرانتظام دستگیر شد. چه سعادی. و توب حوادث کت و کشت نا آقا. ی بی صدر کاندید سوسال دموکراسی عرب. با رای اکثریت قاطع مردم از صدوق درآمد. چه انقلاب دوم بر تکوئی. از بازرگان نابینی صدر. " بعد هزار نسل آگاهی است! "

احزاب قدرت

یکسال پیش هنگام قیام، رهبری رو - حاسبت بجز سلسله مراتب مذهبی ارکانی جهت اعمال قدرت نداشت. و این عب

شود و وحس بود. کار روحانیت مانع از سایر انصار در این دوران مبارزه علیه‌ساز بود و سلسله مراتب سنتی برای تنظیم آن کفایت می‌کرد و عبوب تحریر - احزابی از نوع جمهوری اسلامی - که شامل در قدرت بودن عده‌ای و خارج از قدرت بودن دیگران می‌تود را همراه نداشت. اما درست همزمان با پیروزی قیام چند سن از روحانیون با سابقه و همکاران نزدیک آتای حمینی از فرصت استفاده کرده و حزب خلق الساعدی جمهوری اسلامی را بوجود آوردند و پایه‌های تداوم قدرت خود را ریختند. این حزب توانست در صحنه‌ی سیاست کشور بصورت مونوپول رکن اعمال قدرت در آنسد و در حقیقت حزب رستاخیز اسلامی شود.

اما حزب "فرا گیرنده" همواره نقصانهای خود را دارد و خیلی زودتر از آنچه که طراحان طماع آن تصور میکنند در معجونی از نوادها می افتد. بی‌فایده‌ی کوناهی پیس از تشکیل این حزب جمهوری خلق مسلمان توسط آیت‌الله شریعتمداری تشکیل

شد و سین هر همه احزاب کوچکتری از طرفداران این یا آن مرجع قدرت و آن یا این مرجع مذهبی یا سلسله عرصه گذاشتند. تراکسونهای مختلف در داخل حزب جمهوری اسلامی و مراکز قدرت کوچک و بزرگ در خارج از آن از یکطرف، و امضاء ماهیپاره‌ای از کرداندگان آن از طرف دیگر پس از چند ماه علیرغم قدرت حزب و وضع نامشامی برای آن بوجود آوردن بویژه آنکه هر یک از رهبران حزب در طماعی و منحصر کردن قدرت به باند محدود چند نفره‌ی خود و لاجرم بدک کشیدن ده‌ها نعل و منصب‌کار را بکس نهات‌های خود رسانده بودند و این امر برای سایرین غیر قابل تحمل شده بود. وضع این حزب در اواخر، بدترین روزهای حزب رستاخیز را ادعای میکند. کانونی از نوظنه و بانسد باری، مرکزی برای واگذاری قدرت و نسیم بی‌المال. و این امر نمیتوانست حصادت سایر تشکلات قدرت را بر نینکیزد، و بر انکسب. اما این رقبا تا زمانی که خسود پایگاهی نداشتند و اجازه ضمنی

از امام دریافت نمی‌کردند نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. در اینجا جریان حوادث بیاری آمد.

"پیروان خط امام" فرقه‌ی جدیدی که ظهور آنرا در صفحات پیش‌شرح دادیم پایگاهی شد برای هم‌تشیکنان بی‌سهم از قدرت. ایشان با توسل مستقیم به امام از فوق سر حزب جمهوری اسلامی عبور کردند. اما در این میان خواست خود امام و نه نیت پیروان او تعیین‌کننده نبود. توضیح آنکه بلافاصله پس از انقلاب، امام از تشکیل حزب جمهوری اسلامی استقبال کرد چون خود سازمانی نداشت و وجود یک حزب فراگیر "وحدت‌کلمه‌ای" را مفید تشخیص می‌داد. اما وی ظرف مدتی متوجه شد که اولاً این حزب فراگیر نیست و

"حزب" پیروان خط امام، ستاره‌ی حزب جمهوری اسلامی سریعاً افول کرد تا آنجا که همه جا شایع شد که آیت‌الله بهشتی دستگیر شده است و نظائر آن. پشت‌پائی که حزب جمهوری اسلامی در مورد جلال‌الدین فارسی‌خورد آنرا با سرزمین آوردی‌طوریکه حزبی که مسلم میدانست ریاست جمهوری را قبضه خواهد کرد بطرز فلاکت‌باری شاهد پیروزی رقیب شد. با اینهمه زیاده‌رویهای پیروان خط امام و اتکاء مطلق آنها به امام، همراه با بیماری وی تاکنون اجازه نداده است که سازماندهی این جماعت کامل شود و بیشتر در حال حاضر بصورت یک نیروی سیاسی وجود دارند تا قدرتی تشکیل‌دهی.

مسلم است که حزب جمهوری اسلامی

آینده‌ی حزب جمهوری اسلامی را بنا خدا داند چند میلیون فرصت‌طلب حول و حوش نشان میدهد. اینها بمنزله‌ی حزب، جدی نیستند. بمنزله‌ی مرکز توطئه، بسیار جدی هستند و نگفته پیداست تا زمانی چنین اند که توطئه تعیین‌کننده باشد و نه حرکت.

اما سرنوشت سایر احزاب تشنه‌ی قدرت نیز سزاوار پرداختن در حد عبارتی است. جبهه‌ی ملی کنونی که در حقیقت همان جبهه‌ی ملی دوم گذشته است با آنکه اثری بر وجودش مترتب نبوده است معه‌ذا به یمن نوی در "ابوزیون" محترم بودن امیدوار است که در آینده بختش از حالا بازتر شود بویژه آنکه افشاکری لیبرالها شامل حال آنها نشده و میتوانستند

بدین طریق ملاحظه میشود که احزاب قدرت، همه چیز هستند بجز حزب، اینها مجموعه‌های خلق‌الساعه متشکل از قدرتمداران و تشکنان قدرتمند که تا زمانیکه تقسیم قدرت در میان آنها موجودیتی دارند ولی بیک‌باد بندند. اینها از نظر شکل، محتوا و عملکرد همزاد حزب رستاخیزند. احزاب فرمایشی

نمیتواند باشد، ثانیاً رهبران آن با وجود ادعای پیروی از او کثک خود را می‌سایند و هر جا بتوانند حتی با او کلک می‌زنند. در چندین مورد "اظهار خشم" های امام شامل رهبران این حزب شد ولی کار زیادی نمیشد کرد. "پیروان خط امام" بهترین فرصت را بدست امام دادند تا حزب خود را تشکیل دهد. حزبی که سران آن وابستگان و طلبه‌های خود او باشند و جدا از او موجودیتی نداشته باشند. انواع حاج احمد آقاها و موسوی‌خوینینی‌ها که نه از لحاظ مقام و رتبه روحانی جایی در صدر سلسله مراتب داشتند و نه در باند کوچک رهبری حزب جمهوری اسلامی به بازی گرفته شده بودند تنها از این طریق بود که میتوانستند و توانستند جز قدرت‌مداران واقعی کشور شوند. بفاصله‌ی کوتاهی پس از تشکیل

بیکار نخواهد نشست و با استفاده از وسعت و تشکیلات خود خواهد کوشید که آب‌رفته را بجوی باز آورد. معه‌ذا ما تصور نمی‌کنیم که این حزب بتواند قدرت گذشته را کسب کند و صرفاً بعنوان یکی از بلوک‌های قدرت بر جای خواهد ماند و بسا حکومت بنی‌صدر در سازش و جدال، شریک قدرت خواهد بود.

بدین طریق ملاحظه میشود که احزاب قدرت، همه چیز هستند بجز حزب. اینها مجموعه‌های خلق‌الساعه متشکل از قدرتمداران و تشکنان قدرتمند که تا زمانیکه تقسیم قدرت در میان آنها موجودیتی دارند ولی بیک‌باد بندند. اینها از نظر شکل، محتوا و عملکرد همزاد حزب رستاخیزند. احزاب فرمایشی، سرنوشت حزب جمهوری خلق مسلمان با ۲-۳ میلیون عضو (!) سرنوشت

"مستقل و ملی" بودن خود را تبلیغ کنند و این بخصوص در شرایطی گیراست که رقبای دیروزی، جبهه‌ی سومی‌ها (بختیار - بازگان - فروهر) در وضع جالبی نیستند. بختیار مرحوم شد. دست‌بازرگان و روابطش با امریکا رو شد و جناب فروهر فقط بیمن نوکر منشی استثنائی و لهذا جلب محبت خاص بزرگان است که فعلاً مصون مانده است و گرنه کیست که نداند که او اگر از آن دوتای اولی "خوش سابقه" تر نباشد کمتر نیست. مصاحبه‌ی معروف ایشان با نیویورک تایمز چندی قبل از انقلاب که در آن به امریکا توصیه میکرد که کوتاه بیاید و گرنه در ایران انقلاب خواهد شد (!)، طنین بلند نجوای در گوشی ایشان با مقامات امریکائی بود. و اینرا از ما داشته باشید که اگر ایشان علیرغم آبرو ریزی انتخاباتی ("شکست")

واژه‌ای ناراست) روی خود را کسم نکند" اسناد" ایشان هم رو خواهد شد و نشان داده خواهد شد که مثلث سه‌گانه‌ی قدیمی (حزب‌ایران بختیار، نهضت‌آزادی بازرگان، و ملت‌ایران فروهر) محور یا نقطه‌ی اتکاء، مشترکی در وحدت‌داشته‌اند منتها این محور از میان مثلث عبور نمی‌کرده بلکه بخارج متمایل بوده است!

احتمالات آینده

انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و در مد بالای آراء، او (بقول خود ایشان بالاترین درصد تاریخ بشر) بیچاره استخوانهای مجیب‌الرحمان در قبر می‌لرزد) نشان داد که علیرغم تشتت و جدال موجود، یک مرکز غیبی نیرومندی وجود دارد که حساب و کتاب خاص خود را دارد. این مرکز غیبی نه هیستریک میشود، نه شیفته‌ی "خط‌آمام" می‌گردد، نه مرعوب قدرت ظاهری حزب جمهوری اسلامی میشود، و نه از تو دهنی خوردن لیبرالها سراسیمه می‌گردد. آقای بنی‌صدر طبعاً هر چه هم که از جریانات مطلع باشد مایل است چنین بنمایاند که تفاوت ایشان و مثلاً آقای حبیبی و دیگران آنقدر بارز و کوبنده بوده است که روستائی دور افتاده‌ترین نقاط ایران هم دریافته است که ایشان ارجح و اولی هستند. مردم مسلمان (آراء طاغوتیان مدنی دوست را کنار بگذاریم) صرفنظر از وابستگی باین یا آن حزب و آن یا این مرجع، زیر همه چیز زدند و ستاره‌ی درخشان را با اکثریتی کوبنده انتخاب کردند. روسای کمیته‌ها خود بخود زیر دستور حزب جمهوری اسلامی زدند، مسئولین جهاد سازندگی ناگهان پشت به سرور خود آقای بهشتی کردند، پاسداران قیام کردند، مردم قم علیه مدرسین محترم شوریدند، عشایر گوش‌بفرمان خانها ندادند، پس‌نمازها پیش‌نمازها را دست انداختند و سی‌چهل معجزه‌ی دیگر شد تا اینکه مردم تصویر خورشیدی که دیگران در مقابلش ستاره‌ی کوری

بیش نبودند را بجای شیر و خورشید مرحوم بگذارند. بسیار خوب. این تصویر است که آقای بنی‌صدر میخواهد دیگران بپذیرند. اما همه‌ی مردم بچه‌هایی نیستند که دیروز زائیده شده باشند و ما هم با کمال خضوع دیروز چشمان بعالم باز نشده‌است. ما بجای سی‌چهل معجزه، بیشتر مایلم یک معجزه را قبول کنیم. مرکز غیبی را. در گذشته‌ها در پیش‌بینی‌های خود بخطا نرفته‌ایم. امیدواریم این یکی فعلاً به پشتوانه‌ی آنها مورد توجه قرار گیرد.

اما یک معجزه یا سی‌چهل معجزه، نتیجه‌ی این است که بنی‌صدر از میان محارم، نزدیکترین فرد به لیبرالهاست که خیلی مورد "خشم افشاگران" واقع شده‌اند. از لحاظ سیاست اقتصادی و از لحاظ سیاست سیاسی! بنا بر این اگر ما آقای بازرگان را دو سال پیش نماینده‌ی دست دوم سرمایه‌داری خواندیم آیا اکنون حق داریم آقای بنی‌صدر را نماینده‌ی دست‌سوم آن بدانیم؟ تصور میکنیم حق داشته باشیم. نه تنها "اقتصاد توحیدی" مورد ادعای ایشان، بلکه برنامه‌های آینده‌ای که قطعاً از "پیرایه‌های" نجیب‌تئوریک اسلامی ایشان پالوده خواهد شد صحت این ادعای ما را بشبوت خواهد رساند.

اهای بنی‌صدر در شرایط موجود ممکن ترین بیان و جلوه آن چیزی است که در بطن جریان دارد. بنا بر این چشم اندازی که ما می‌بینیم، عبارت خواهد بود از کوششهای بیگیر ایشان و کابینه‌شان در بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری، روی کار آوردن تکنسین‌های حاضر بخدمت، بسط مناسبات با بخش "سالم" سرمایه‌داری جهانی - بگفته‌ی ایشان اروپا و ژاپن (بگفته‌ی ما جناح غیر نظامی سرمایه‌داری جهانی - اروپا مستقیماً، و امریکا از کانال بازار مشترک). اراجیفی ماستند و امهنگ بدون بهره و نظائر آن کذب محض بودن خود را نشان خواهد داد و بجز

در مواردی که برای تعدیل لیبرالی یا سوسیال‌دموکراسی وار، از پول نفت جبران خسارات ظاهر سازهایی بانک مسکن و نظائر آن بشود (و در این موارد کویت قطعاً غیر سرمایه - داری (!) پیش‌کسوت دیرین آقای بنی‌صدر است)، سرمایه‌داری عربیان حکومت خواهد کرد. اما تا زمانیکه باین عربیانی اعتراف شود، مدتی طول خواهد کشید. عبارت بهتر مزاحطنی از این سو و آنسو دست آقای بنی‌صدر را اگر کلا نبندند لااقل در حرکت محدود میکنند.

مزاحم اول بقایای خواست انقلابی‌توده‌ها و وجود فعالیت سازمانهای چپ است. اینها بهرحال همیشه برای سرمایه‌داری موی دماغند و بدین جهت بطور خاص در اینجا به آنها نمی‌پردازیم اما مزاحم دوم ویژه ایرانست و توضیحی در مورد آن ضرورست.

روحانیت ایران پس از شروع گسترش مناسبات سرمایه‌داری، به تدریج در جهت شکستن محدوده‌های کاستی خود حرکت کرد. تظاهر خارجی این شکاف برداشتن را در موضعگیری متضاد جناح‌های مختلف روحانیت در انقلاب مشروطه و پس از آن دیدیم. این شکاف حول محور تعلق بخشی از روحانیت به مناسبات ماقبل سرمایه‌داری (فئودالها و اصناف و نه خرده‌بورژوازی) و تعلق بخشی به بورژوازی

و خرده بورژوازی در حال رشد بود. با از میان رفتن فئودالیسم و تبدیل اصناف به خرده‌بورژوازی از یکجانب و وابستگی روزافزون بورژوازی بومی به سرمایه‌ی جهانی این تقسیم‌بندی بتدریج دستخوش تغییر شد و شکافهای جدیدی در کاست روحانیت بوجود آورد. بطوریکه اکنون میتوان بطور عمده دو بخش در روحانیت مشاهده کرد. بخشی که عمدتاً به خرده‌بورژوازی (اصناف تغییر شکل یافته و خرده‌بورژوازی سنتی) متکی است و بخشی که از قشرهای مختلف بورژوازی الهام میگیرد. طبیعی است که از آنجا که بورژوازی و خرده بورژوازی پیوندهای عمیقی باهم دارند و سرمایه نقطه



۵۵۵ و عاصمین انقلاب

آغاز و منتهی آنها را میسازد جدال دو بخش را در حد جدال درونی جنبه سرمایه باید دیدونه بخش از آن . بعلاوه در کنار اشتراک منافع مولود ضرورت سرمایه ، مسئله بسیار مهم اشتراک منافع در حفظ حرمت مذهب و سلسله مراتب آنها باید در نظر گرفت . عبارات دیگر نباید از تاریخ جلو زد و تصور کرد که کاس روحانیت بکلی در هم نکسته است و نه از آن عقب ماند و خصوصیت کاسی را در حرکت روحانیت عمده شمرد و مانند بعضی سازمانهای جب بر آن اصرار ورزید . بدیدهها را آنطور که هستند باید دید و نه آنطور که بهتر است . سنوریهای از بیس ساخته شده حور در مآبید . بنابر این ، از آنجا که حرده سوزواری فعالترین بخش جنبش بوده است ، و از آنجا که روحانیت فعلا وسیعترین پایه را در توده دارد ، و باز از آنجا که روحانیت منگی به حرده سوزواری در حال حاضر دست بالا را در قدرت دارد ، و با در نظر گرفتن اینکه حرده سوزواری خود از جنب تاریخ و سرنوشت محبوم خود مطلع نیست و نمیداند که بدیلی بجز مناسبات سرمایه داری ندارد و تحت این نوهم است که متواتر سرمایه داری را در اینجا و آنجا بمصاف بطلبید . . .

لینذا ما شاهد مناووسها ، مبارزدها و درگیریهای بین این نوهم زدگان و رهبران با نحوه ی گردش اوضاع ، مسر حرکت اقتصادی جامعه ، خواهیم بود و در این میان آقای بنی صدر این مزاحمتها را با کوشش و پوست احساس خواهد کرد . این جدال تعیین کننده ی بسیاری از حوادث خواهد بود و کرچه بدامالت جدال حسی ، و قدرتمداران نیست معهدا در این شرایط مشخص تاریخی آثار لحظه ای و موضعین کمتر از آن نخواهد بود .

بسط میرسد که اگر چه باین تشخیص میرسد که یکی از محصولات این جدال ، کاهش نوهما بخششی از حرده سوزواری و حرکت اجباری آنها بسمت جباست در این صورت بر سسر مواضع جب خود استنادکی میکرد و در رفع نوهم حرده سوزواری رادیکال

بهرحال در اس مقاله محال برداختن به آن قضیه نیست و ایس اشاره هم از آن جهت رفت که بدکر داده شود مسافاته بخش عمده ی جب به روز میگرد ، روزمره حرکت میکند ، یراکماتیس است . و بنابر این یراتیک حوی ندارد . و اکثر وضع چنین بماند باز هم در تغییر و تحول آینده ، و شاید در انقلاب سیاسی آینده ، چنه بصورت یک بدیل بلکه باز بصورت حامی این بسا آن بیرو ظاهر خواهد شد . مگر آنکه اینبار "معجزه ای" در این طرف خط صورت بگیرد . و ما در فوق گفتیم که به معجزه معتقدیم! شاید اینبار اعجاز را توده مانی کنند که از سازمانهای جب بیشتر خواهد رفت . این اعجاز ممکن است ، چون بوده در پیروسی واقعیت حرکت میکنند و سازمانهای جب در بند انعکاسهای مسخ شده ی واقعیات اند .

سهیم میشد اما چنین است که بخش مهمی از جبا بران بجای کشاندن حرده سوزواری به سمت چپ از شرط اشتیاق خود بسوی حرده سوزواری حرکت کرده و سوهما آنان را فوت می بخشد . نمونه ی بارز این برخورد را در دفاع بخش مهمی از جب از برامده ی مسعود رجوی و کاندیداتوری او دیدیم و امروز کمان نمیکنیم . که هج کمونست صدیقی منکر این واقعیت باشد که این بخش از جب در بزرگتر از بیس کردن و معبرتر از گذشته کردن سازمان مجاهدین به سمت عقب ماندن و دنباله رو شدن جب تردیدی داشته باشد . این بخش از جبهه توده ی مردم تلقین کرد که بدیل آینده سازمان مجاهدین و مسعود رجوی است . توضیحهای "سروط" کننده ی آنها تنها برای مانع کردن هواداران میتوانست مفید افتد . پیامی که نه توده ی مردم رسید این بود که مسعود رجوی کاندیدای نسل انقلاب است . ما همه بست سر او هستیم . و چه جای تکفنی که بسیاری از کسانی که بس سازمانها چپ و مجاهدین مردم بودند به سمت مجاهدین حرکت کردند . اینگونه به توده "تعلیم" دادیم .

با ایمان به اعجاز توده ها

